



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

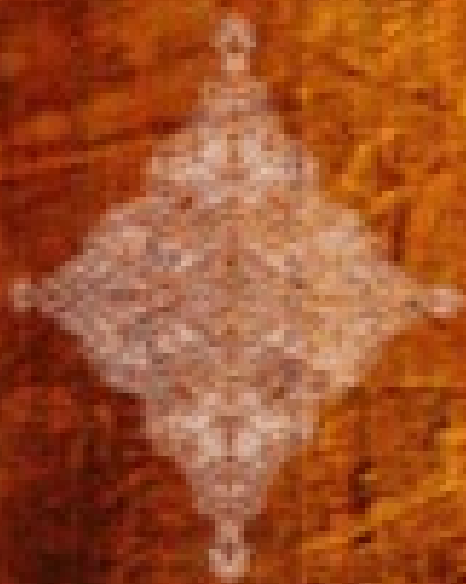
گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

جلاء العيون



محمد باقر بن محمد تقی مجلسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جلاء العيون (امام محمد باقر عليه السلام)

نویسنده:

محمد باقر بن محمد تقی مجلسی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	جلاء العیون (امام محمد باقر علیه السلام)
۶	مشخصات کتاب
۶	تاریخ ولادت و احوال امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر
۶	تاریخ ولادت و اسم کنیت و لقب امام
۷	آنچه میان آن حضرت و مخالفان ظاهر شد تا وقت شهادت
۱۴	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

جلاء العيون (امام محمد باقر علیه السلام)

مشخصات کتاب

شماره بازیابی: ۵-۹۱۸۰

سرشناسه: مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ ق.

Majlesi, Mohammad Baqir

عنوان و نام پدیدآور: جلاء العيون [نسخه خطی] محمد باقر بن محمد تقی مجلسی

وضعیت استنساخ: حسینی سبزواری ۱۰۹۰ ق.

آغاز، انجام، انجامه، آغاز: افتاده: آب بیرون آید در مصیبت ما اهل بیت حق تعالی او را در بهشت خلد جا دهد پس ...

انجام: فرمود که ملک موت به من می گوید بشارت باد ترا که حق تعالی از تو راضیست و جد تو شفیع روز جز است .

انجامه: تمت بعون الله و حسن بتاريخ... ۱۰۹۰ علی ید ... الحسینی السبزواری .

مشخصات ظاهری: تعداد برگ: ۱۶۹، سطر: ۲۱، اندازه سطور: ۱۸۰×۱۲۰؛ قطع: ۲۵۲×۱۹۰ .

یادداشت مشخصات ظاهری: نوع و تزئینات جلد: تیماج قهوه‌ای، مقوایی، دارای ترنج و سر ترنج با نقش گل و بوته، ضربی،

اندرون روکش کاغذی بنفش .

تزئینات متن: سر فصل‌ها، علامات و خط کشی بالای آیات قرآن و بعضی کلمات و عبارات با مرکب قرمز .

نوع کاغذ: سمرقندی .

نوع و درجه خط: نسخ .

معرفی نسخه: رجوع شود به شماره ۳۸۴۶-۵ از همین فهرست . نسخه حاضر تا پایان باب چهارم «در زندگی امام حسین (ع)» را

در بردارد .

توضیحات نسخه: نسخه بررسی شده . مرداد ۱۳۹۰ . افتادگی از آغاز، آثار لک، آب افتادگی، جوهر زدگی و وصالی .

یادداشت کلی: زبان: فارسی

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه -- متون قدیمی در قرن ۱۴

دسترسی و محل الکترونیکی: <http://dl.nlai.ir/UI/bev۳۵b۹۳-۵۸۰e-۴ef۶-a۵۸b->

۴۲۸۱f۴cec۲۹۲/Catalogue.aspx

تاریخ ولادت و احوال امام ابی جعفر محمد بن علی الباقر

تاریخ ولادت و اسم کنیت و لقب امام

شیخ طوسی و ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده‌اند که ولادت شریف آن حضرت در روز جمعه یا سه‌شنبه غره‌ی ماه مبارک

رجب واقع شد، و بعضی سوم ماه صفر نیز گفته‌اند در مدینه مشرفه در سال پنجاه و هفت از هجرت. و اسم شریف آن حضرت

محمد بود، و کنیت او ابوجعفر، و القاب آن حضرت: باقر و شاکر و هادی بود، و مشهورترین لقبهای آن حضرت باقر بود زیرا که

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را به این لقب ملقب گردانیده بود برای آنکه شکافنده‌ی علوم اولین و

آخرین بود، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به جابر انصاری گفت: در خواهی یافت یکی از فرزندان مرا که لقب او باقر

است، و علم را می‌شکافد برای مردم شکافتنی. و نقش نگین آن حضرت به روایت حضرت صادق (علیه‌السلام): العزه لله بود، به روایت دیگر: العزه لله جمیعا، به روایت دیگر نقش نگین آن [صفحه ۱۰۹۰] حضرت این کلمات بود «ظنی بالله حسن، و بالنبی المؤمن، و بالوصی ذی المنن، و بالحسین و الحسن» و به روایت دیگر: انگشتر جد خود امام حسین (علیه‌السلام) را در دست می‌کرد. مادر آن حضرت فاطمه دختر حضرت امام حسن (علیه‌السلام) بود که او را ام عبدالله می‌گفتند، و آن حضرت نجیب‌الطرفین بود، نسب بزرگوارش به امام حسن و امام حسین (علیهما‌السلام) می‌رسید، و اول علویه‌ای که علوی از او به هم رسید مادر آن حضرت بود. و در احادیث معتبره از امام جعفر صادق (علیه‌السلام) منقول است که یکی از مادران ائمه معصومین صلوات الله علیهم به یکی از ایشان حامله می‌شود، در تمام آن روز او را سستی و فتوری حاصل می‌شود مانند غش، پس مردی را در خواب می‌بیند که او را بشارت می‌دهد به فرزند دانای بردباری، چون از خواب بیدار شود از جانب راست خود از کنار خانه صدایی می‌شنود، و گوینده را نمی‌بیند و می‌گوید که: حامله شدی به بهترین اهل زمین و بازگشت تو به سوی خیر و سعادت است، و بشارت باد تو را به فرزند بردبار دانا، پس دیگر در خود ثقل و گرانی نمی‌یابد تا آنکه نه ماه از حمل او می‌گذرد، پس صدای بسیار از ملائکه از خانه خود می‌شنود، چون شب ولادت می‌شود، نوری در خانه خود مشاهده می‌کند که دیگری آن نور را نمی‌بیند مگر پدر آن امام، پس امام مربع نشسته از مادر متولد می‌شود، سرش به زیر نمی‌آید، چون به زمین می‌رسد روی به جانب قبله می‌گرداند و سه مرتبه عطسه می‌کند، و بعد از عطسه، حمد حق تعالی می‌گوید، و ختنه کرده و ناف بریده متولد می‌شود، و آلوده به خون و کثافت نمی‌باشد، و دندانهای پیشش همه روییده می‌باشد، و در تمام آن روز و شب از رو و دستهای او نور زردی مانند طلا ساطع می‌گردد. [صفحه ۱۰۹۲]

آنچه میان آن حضرت و مخالفان ظاهر شد تا وقت شهادت

سید ابن طاووس روایت کرده است به سند معتبر از امام جعفر صادق (علیه‌السلام) که در سالی از سالها هشام بن عبدالملک به حج آمد، و در آن سال من در خدمت پدرم به حج رفته بودم، پس در مکه روزی در مجمع مردم گفتم که: حمد می‌کنم خداوندی را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به راستی به پیغمبری فرستاده است، و ما را به آن حضرت گرامی گردانیده، پس ما را برگزیدگان خدا بر خلق، و پسندیدگان خدا از بندگان او، و خلیفه‌های خدا در زمین، پس سعادت مند کسی است که متابعت ما کند، و شقی و بدبخت کسی است که مخالفت ما نماید و با ما دشمنی کند. پس برادر هشام این خبر را به او رسانید، و در مکه مصلحت ندید که متعرض ما گردد، چون آن ملعون به دمشق رسید و ما به سوی مدینه معاودت کردیم، پیکری به سوی عامل مدینه فرستاد که پدرم را و مرا به نزد او به دمشق فرستد، چون وارد دمشق شدیم سه روز ما را بار نداد، و در روز چهارم ما را به مجلس خود طلبید. چون داخل شدیم، آن ملعون بر تخت پادشاهی خود نشسته بود و [صفحه ۱۰۹۳] لشکر خود را مکمل و مسلح دو صف در برابر خود بازداشته بود، و آماج خانه در برابر خود ترتیب داده بود، و بزرگان قومش در حضور او به گرو تیر می‌انداختند، چون در ساحت خانه او داخل شدیم، پدرم در پیش می‌رفت و من از عقب او می‌رفتم، چون نزدیک آن لعین رسیدیم به پدرم گفت که: با بزرگان قوم خود تیر بینداز، پدرم گفت: من پیر شده‌ام و اکنون از من تیراندازی نمی‌آید، اگر مرا معاف داری بهتر است، آن ملعون سوگند یاد کرد که به حق آن خداوندی که ما را به دین خود و پیغمبر خود عزیز گردانیده که تو را معاف نمی‌دارم. پس به یکی از مشایخ بنی‌امیه اشاره کرد که: کمان و تیر خود را به او ده تا بیندازد، پس پدرم کمان را از آن مرد گرفت و یک تیر از او گرفت و در زه کمان گذاشت و به قوت امامت کشید و بر میان نشانه زد، پس تیر دیگر گرفت و بر فاق تیر اول زد که آن را با پیکان به دو نیم کرد و در میان نشانه محکم شد، تا آنکه چند تیر چنین پیاپی افکند که هر تیر بر فاق تیر سابق آمد و آن را به دو نیم کرد، و هر تیر که آن حضرت می‌افکند، بر جگر هشام می‌نشست و رنگ شومش متغیر می‌شد، تا آنکه در تیر نهم بی‌تاب شد و گفت: نیک

انداختی ای ابوجعفر، و تو ماهرترین عرب و عجمی در تیراندازی چرا می‌گفتی که من بر آن قادر نیستم؟ پس از آن تکلیف پشیمان شد و عازم قتل پدر من گردید، و سر به زیر افکند و تفکر می‌کرد. و من و پدرم در برابر او ایستاده بودیم، چون ایستادن ما به طول انجامید، پدرم در خشم شد، چون آن حضرت بسیار خشمناک می‌شد، نظر به سوی آسمان می‌کرد و آثار غضب از جبین مینش ظاهر می‌گردید، چون هشام لعین آن حالت را در پدرم مشاهده نمود، از غضب آن حضرت ترسید و او را بر بالای تخت خود طلبید، و من از عقب او رفتم. [صفحه ۱۰۹۴] چون نزدیک او رسیدیم، برخاست و پدر مرا در برگرفت و در دست راست خود نشانید، پس رو به سوی پدرم گردانید و گفت: پیوسته باید که قبیله قریش بر عرب و عجم فخر کنند که در میان ایشان چون تویی هست، مرا خبر ده که تیراندازی را که تعلیم تو کرده است و در چه مدت آموخته‌ای؟ پدرم فرمود که: می‌دانی که در میان اهل مدینه این صنعت شایع است، و من در حوادث سن چند روزی مرتکب این بودم، و از آن زمان تا حال ترک آن کرده‌ام، چون شما مبالغه کردید و سوگند دادی امروز کمان به دست گرفتم، هشام گفت: مثل این کمان داری هرگز ندیده بودم، آیا ابوجعفر در این امر مثل تو هست؟ حضرت فرمود که: ما اهل بیت رسالت علم و کمال و اتمام دین را که حق تعالی در آیه «لا یوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» به ما عطا کرده است از یکدیگر میراث می‌بریم، و هرگز زمین خالی نمی‌باشد از یکی از ما که در او کامل باشد آنچه دیگران قاصرند. چون این سخن را از پدرم شنید، بسیار در غضب شد و روی نحسش سرخ شد و دیده‌ی راستش کج شد، و اینها علامت غضب آن لعین بود، و ساعتی سر به زیر افکند و ساکت شد، پس سر برداشت و به پدرم گفت که: آیا نسبت ما و شما که همه فرزندان عبد منافیم یکی نیست؟ پدرم فرمود که: چنین است ولیکن حق تعالی ما را مخصوص گردانیده است از مکنون سر خود و حاصل علم خود به آنچه دیگری را به آن مخصوص نگردانیده است، هشام گفت: آیا چنین نیست که حق تعالی محمد را از شجره عبد مناف به سوی کافه خلق مبعوث گردانیده است از سفید و سیاه و سرخ، پس از کجا این میراث مخصوص شما گردیده است؟ و حال آنکه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) [صفحه ۱۰۹۵] بر جمیع خلق مبعوث است و خدا در قرآن می‌گوید که «و لله میراث السموات و الارض» پس به چه سبب میراث علم مخصوص شما شد و حال آنکه بعد از محمد پیغمبری مبعوث نگردید، و شما پیغمبران نیستید؟ پدرم فرمود که: از آنجا ما را مخصوص گردانیده که به پیغمبر خود وحی فرستاد که «لا- تحرك به لسانک لتعجل به» و امر کرد پیغمبر خود را که مخصوص گرداند ما را به علم خود، و به این سبب حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) برادر خود علی بن ابیطالب را مخصوص می‌گردانید به رازی چند که از سایر صحابه مخفی می‌داشت، چون این آیه نازل شد که «و تعبها اذن واعیه» یعنی: حفظ می‌کند آنها را گوشهای ضبط کننده و نگاه دارنده، پس حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود که: یا علی من از خدا سؤال کردم که آنها را در گوش تو گرداند، و به این سبب علی بن ابیطالب می‌گفت که: حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) هزار باب از علم تعلیم من کرد که از هر باب هزار باب دیگر گشوده می‌شود، چنانچه شما راز خود را به مخصوصان خود می‌گویید و از دیگران پنهان می‌دارید، همچنین حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) رازهای خود را به علی می‌گفت و دیگران را محرم آنها نمی‌دانست و همچنین علی بن ابیطالب کسی از اهل بیت خود را که محرم اسرار بود به آن رازها مخصوص گردانید، و به این طریق آن علوم و اسرار به ما میراث رسیده است. هشام گفت که: علی دعوی این می‌کرد که من علم غیب می‌دانم و حال آنکه خدا در علم غیب خود کسی را شریک و مطلع نگردانیده است، پس از کجا این دعوی را می‌کرد؟ پدرم گفت که: حق تعالی بر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) کتابی فرستاد، در آن کتاب بیان کرد آنچه بوده و خواهد بود تا روز قیامت چنانچه فرموده است «و نزلنا علیک [صفحه ۱۰۹۶] الکتاب تبیاناً لکل شیء» و موعظه للمتقین و باز فرموده است که «و کل شیء احصیناه فی امام مبین» و فرموده است که: «ما فرطنا فی الکتاب من شیء» پس حق تعالی وحی فرستاده به سوی پیغمبر خود که هر غیب و سر که به سوی او فرستاده بود البته علی را بر آنها مطلع گرداند، و حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امر کرد علی را که

بعد از او قرآن را جمع کند، و متوجه غسل و تکفین و حنوط او شود و دیگران را حاضر نکند، و به اصحاب خود گفت: حرام است بر اصحاب و اهل من که نظر کند به سوی عورت من مگر برادر من علی که او از من است و من از اویم، و از اوست مال من و بر او لازم است آنچه بر من لازم است، و اوست ادا کننده‌ی قرض من و وفا کننده‌ی به وعده‌های من، پس به اصحاب خود گفت: علی بن ابیطالب بعد از من قتل خواهد کرد با منافقان بر تأویل قرآن چنانچه من قتل کردم با کافران بر تنزیل قرآن، و نبود نزد احدی از صحابه جمیع تأویل قرآن مگر نزد علی، و به این سبب حضرت فرمود: داناترین مردم به علم قضا علی بن ابیطالب است، یعنی: او باید که قاضی شما باشد، و عمر بن خطاب مکرر می‌گفت: اگر علی نمی‌بود عمر هلاک می‌شد، عمر گواهی به علم آن حضرت می‌داد، و دیگران انکار می‌کنند. پس هشام ساعتی طویل سر به زیر افکند، پس سر برداشت و گفت: هر حاجت که داری از من طلب کن، پدرم گفت: اهل و عیال من از بیرون آمدن من در وحشت و خوفند، استدعا دارم که مرا رخصت مراجعت دهی هشام گفت: رخصت دادم در همین روز روانه شو، پس پدرم دست در گردن او درآورد و او را وداع کرد، من نیز او را وداع کردم و بیرون آمدم. چون به میدان بیرون خانه او رسیدیم، در منتهای میدان جماعت کثیری دیدیم که نشسته‌اند، پدرم پرسید که: [صفحه ۱۰۹۷] ایشان کیستند؟ حاجب هشام گفت: قسیسان و رهبانان نصاری‌اند، و در این کوه عالمی دارند که داناترین علمای ایشان است، و هر سال یک مرتبه به نزد او می‌آیند و مسایل خود را از او سؤال می‌کنند، و امروز برای آن جمع شده‌اند. پدرم به نزد ایشان و من نیز با او رفتم، پدرم سر خود را به جامه‌ای پوشید که او را نشانند و با آن گروه نصارا به آن کوه بالا رفت، و چون نصارا نشستند پدرم نیز در میان ایشان نشست، و آن ترسایان مسندها برای عالم خود انداختند، و او را بیرون آوردند و بر روی مسند نشانند، و او بسیار معمر بود و از حواریان حضرت عیسی (علیه‌السلام) بعضی را دریافته بود، و از پیری ابروهای او بر روی دیده‌اش افتاده بود، پس ابروهای خود را به حریر زردی بر سر بست، و دیده‌های خود را مانند دیده‌های افعی به حرکت درآورد و به سوی حاضران نظر کرد. چون خبر به هشام رسید که حضرت به دیر نصارا رفت، از مخصوصان خود کسی را فرستاد که آنچه میان ایشان و آن جناب می‌گذرد او را خیر دهد. چون نظر آن عالم بر پدرم افتاد گفت: تو از مایی یا از امت مرحومه؟ حضرت فرمود: بلکه از امت مرحومه‌ام، پرسید که: از علمای ایشانی یا از جهال ایشان؟ فرمود: از جهال ایشان نیستم، پس بسیار مضطرب شد و گفت: من از تو سؤال کنم یا تو از من سؤال می‌کنی؟ پدرم گفت: تو سؤال کن، نصرانی گفت: ای گروه نصارا غریب است که مردی از امت محمد می‌گوید که تو از من سؤال کن، سزاوار آن است که مسأله‌ای چند از او بپرسم. پس گفت: ای بنده‌ی خدا خبر ده مرا از ساعتی که نه از شب است و نه از روز، پدرم گفت: ما بین صبح است تا طلوع آفتاب، پس گفت: از کدام ساعت است؟ [صفحه ۱۰۹۸] ساعات بهشت است، و در این ساعت بیماران ما به هوش می‌آیند، و دردها ساکن می‌شود، و کسی را که شب خواب نبرد در این ساعت به خواب می‌رود، و حق تعالی این ساعت را در دنیا موجب رغبت رغبت کنندگان بسوی آخرت گردانیده، و از برای عمل کنندگان برای آخرت دلیل واضح ساخته و برای انکار کنندگان که عمل برای آخرت نمی‌کنند حجتی گردانیده. نصرانی گفت که: راست گفتی، مرا خبر ده از آنچه شما دعوی می‌کنید که اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند و بول و غایط از ایشان جدا نمی‌شود، نظیر آن در دنیا چیست؟ حضرت فرمود: جنین در شکم مادر می‌خورد آنچه مادر از آن می‌خورد و از او چیزی جدا نمی‌شود، نصرانی گفت: مگر تو نگفتی که از علماء ایشان نیستم؟! حضرت فرمود: من گفتم از جهال ایشان نیستم. نصرانی گفت: مرا خبر ده از آنچه دعوی می‌کنند که میوه‌های بهشت برطرف نمی‌شود، و هر چند از آن تناول می‌کنند باز به حال خود است، آیا در دنیا نظیری دارد؟ حضرت فرمود که: نظیر آن در دنیا چراغ است که اگر صد هزار چراغ از آن بیفروزند، نور آن کم نمی‌شود و همیشه هست. نصرانی گفت: مسأله‌ای از تو سؤال کنم که جواب نتوانی گفت، حضرت فرمود: سؤال کن، نصرانی گفت: مرا خبر ده از مردی که با زن خود نزدیکی کرد، و آن زن به دو پسر حامله شد، و هر دو در یک ساعت متولد شدند و در یک ساعت مردن، و در وقت مردن یکی پنجاه سال از عمر او گذشته بود و دیگری صد و پنجاه سال زندگانی کرده بود، حضرت

فرمود که: آن دو نفر عزیز و عزیز بودند که مادر ایشان در یک ساعت به ایشان حامله شد، و در یک ساعت متولد شدند [صفحه ۱۰۹۹] و سی سال با یکدیگر زندگانی کردند، پس حق تعالی عزیز را می‌رانید، و بعد از صد سال او را زنده کرد، و بیست سال دیگر با برادر خود زندگانی کرد، و هر دو در یک ساعت فوت شدند. پس آن نصرانی برخاست و گفت: از من داناتری را آوردید که مرا رسوا کنید، به خدا سوگند که تا این مرد در شام است دیگر من با شما سخن نخواهم گفت، هر چه خواهید از او سؤال کنید. به روایت دیگر: چون شب شد، آن عالم به نزد آن حضرت آمد و معجزات مشاهده کرد و مسلمان شد، چون این خبر به هشام رسید و به او گفتند که خبر مباحثه امام محمدباقر (علیه‌السلام) با نصرانی در شام منتشر شده، و بر اهل شام علم و کمال او ظاهر گردیده، آن ملعون جایزه‌ای برای پدرم فرستاد، و ما را به زودی روانه مدینه کرد. به روایت دیگر: آن حضرت را به حبس فرستاد، به آن ملعون گفتند که: اهل زندان همه مرید او گردیده‌اند، پس به زودی حضرت را روانه مدینه کرد، و پیش از ما پیک مسرعی فرستاد که در شهرها که در سر راه است ندا کنند در میان مردم که: دو پسر جادوگر ابوتراب محمد بن علی و جعفر بن محمد که من ایشان را به شام طلبیده بودم میل کردند به سوی ترسایان، و دین ایشان را اختیار کردند، پس هر که به ایشان چیزی بفروشد یا بر ایشان سلام کند یا با ایشان مصافحه کند خونش هدر است. چون پیک به شهر مدین رسید، بعد از او وارد آن شهر شدیم، و اهل آن شهرها درها بر روی ما بستند و ما را دشنام دادند و ناسزا به علی بن ابیطالب گفتند، و هر چند ملازمان ما مبالغه می‌کردند، در نمی‌گشودند و آذوقه به ما نمی‌دادند. چون ما نزدیک دروازه رسیدیم، پدرم با ایشان به مدارا سخن گفت [صفحه ۱۱۰۰] و فرمود که: از خدا بترسید، ما چنان نیستیم که به شما گفته‌اند، و اگر چنان باشیم شما با یهود و نصارا معامله می‌کنید، چرا از مباحثه ما امتناع می‌نمایید؟ آن بدبختان گفتند که: شما از یهود و نصارا بدترید، زیرا که آنها جزیه می‌دهند و شما جزیه نمی‌دهید. هر چند پدرم ایشان را نصیحت کرد سودی نبخشید و گفتند: در نمی‌گشاییم بر روی شما تا شما و چهارپایان شما هلاک شوید. حضرت چون اصرار آن اشرار را مشاهده نمود، پیاده شد گفت: ای جعفر تو از جای خود حرکت مکن، و کوهی در آن نزدیک بود که بر شهر مدین مشرف بود، آن جناب بر کوه برآمد و رو به جانب شهر کرد و انگشت بر گوشهای خود گذاشت و آیاتی که حق تعالی در قصه شعیب فرستاده است و مشتمل بر مبعوث گردیدن شعیب بر اهل مدین و معذب گردیدن ایشان به نافرمانی او، بر ایشان خواند، تا آنجا که حق تعالی می‌فرماید که «بقیه الله خیر لکم ان کنتم مومنین» پس فرمود: ما میم به خدا سوگند بقیه خدا در زمین. پس حق تعالی باد سیاه تیره‌ای برانگیخت که آن صدا را به گوش مرد و زن و صغیر و کبیر ایشان رسانید، و ایشان را دهشت عظیم عارض شد، و بر بامها برآمدند و به جانب حضرت نظر کردند. پس مرد پیری از اهل مدین پدرم را بدان حالت مشاهده کرد، به صدای بلند ندا کرد در میان شهر که: از خدا بترسید ای اهل مدین که این مرد در موضعی ایستاده در وقتی که شعیب قوم خود را نفرین کرد، در این موضع ایستاده بود، به خدا سوگند که اگر در بر روی او نگشایید، مثل آن عذاب بر شما نازل خواهد شد. پس ایشان ترسیدند و در را گشودند و ما را در منازل خود فرود آوردند و طعام دادند، و ما روز دیگر از آنجا بیرون رفتیم، پس والی مدین آن قصه را به هشام [صفحه ۱۱۰۱] نوشت، آن ملعون به او نوشت که آن مرد پیر را به قتل رساند. به روایت دیگر: آن مرد پیر را طلبید، و پیش از رسیدن به هشام به رحمت الهی واصل شد، پس هشام به والی مدینه نوشت که پدرم را به زهر هلاک کند، و پیش از آنکه این اراده به عمل آید هشام به درک اسفل جحیم واصل شد. کلینی به سند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت: روزی از امام محمدباقر (علیه‌السلام) شنیدم که فرمود: در خواب دیدم که بر سر کوه بلندی ایستاده بودم، و مردم از هر طرف بر آن کوه بالا- می‌آمدند به سوی من، چون مردم بسیار جمع شدند بر اطراف آن کوه، ناگاه کوه بلند شد و مردم از هر طرف فرو می‌ریختند، تا آنکه اندک جماعتی بر آن کوه ماندند، و پنج مرتبه چنین شد، و گویا آن جناب آن خواب را به وفات خود تعبیر فرمودند، و بعد از پنج شب از این خواب به رحمت رب الارباب واصل گردید. قطب راوندی به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق (علیه‌السلام) روایت کرده است که زید بن الحسن با پدرم مخاصمه‌ای داشت در اوقاف حضرت رسول (صلی الله علیه و

آله و سلم) می‌گفت: فرزند امام حسن (علیه‌السلام) که فرزند بزرگتر است اولی است از فرزند امام حسین (علیه‌السلام) پس روزی زید عم مرا به خانه قاضی برد، در اثنای خصومت با عم من گفت که: ساکت شو ای فرزند کنیز سندی، عمم گفت: اف باد بر تو خصومتی که نام مادر در آن مذکور شود، و دیگر تا زنده‌ام با تو سخن نخواهم گفت، و نزد پدرم آمد و گفت: ای برادر سوگند یاد کردم که دیگر با زید بن الحسن سخن نگویم، و اعتماد بر تو کردم، و اگر تو نیز متعرض او نشوی حق ما ضایع می‌شود. چون زید شنید که پدرم متعرض جواب او خواهد شد، شاد گردید [صفحه ۱۱۰۲] که من او را در نظر مردم بی‌قدر خواهم کرد، پس به نزد پدرم امام محمدباقر (علیه‌السلام) آمد و گفت: بیا برویم به خانه قاضی. چون حضرت از خانه بیرون آمد، او را نصیحت کرد که: از این دعوی ناحق بگذر و با دوستان خدا بی‌جهت مخاصمت مکن، اگر خواهی معجزه‌ای بر تو ظاهر کنم که بدانی حق با من است، بدان که کاردی در دست داری و از من پنهان کرده‌ای، ایکارد به قدرت خدا به سخن در او گواهی بده برای من، ناگاه کارد از دست او جدا شد و بر زمین افتاد و به زبان فصیح گفت: ای زید تویی ستمکار و حضرت امام محمدباقر احق و سزاوارتر است از تو، اگر دست از مخاصمت او برنداری تو را هلاک می‌کنم، زید با مشاهده‌ی این حال مدهوش شد و افتاد. پس پدرم دست او را گرفت و برخیزانید و فرمود: اگر به سخن آید این سنگی که بر روی او ایستاده‌ایم آیا قبول می‌کنی حق با من است؟ گفت: بلی، پس آن جانب سنگ که زید بر آن ایستاده بود به حرکت درآمد به شدتی که نزدیک بود شکافته شود، و از آن جانبی که پدرم بر روی آن ایستاده بود حرکت نکرد، آن سنگ به سخن آمد و گفت: ای زید تو ستم می‌کنی و محمدباقر اولی است به حق از تو، پس دست از او بردار و گرنه تو را به قتل می‌رسانم. باز زید مدهوش شد و بر زمین افتاد. پدرم دست او را گرفت و به حال خود برگردانید و فرمود که: اگر به سخن آید این درختی که نزدیک ماست و برای من گواهی دهد آیا باور خواهی کرد؟ گفت: بلی، پس پدرم درخت را طلبید، و آن درخت به قدرت حق تعالی هر سخت و سست را به حرکت درآورد، و زمین را شکافت به نزدیک ایشان آمد تا آنکه شاخه‌های خود را بر سر ایشان گسترانید، و به قدرت خدا به سخن درآمد و گفت: تو ستمکاری و محمد سزاوارتر است به حق از تو، دست از این سخن [صفحه ۱۱۰۳] بردار و گرنه تو را هلاک کنم، پس زید مدهوش شد و افتاد، و پدرم دست او را گرفت برخیزانید، و درخت به جای خود برگشت. پس زید سوگند یاد کرد که دیگر منازعت و مخاصمت با پدرم نکنم، و حضرت برگشت، و زید در همان روز متوجه شام شد و به نزد عبدالملک بن مروان رفت، چون به مجلس او درآمد گفت: به نزد تو آمده‌ام از پیش جادوگر و دروغ‌گویی که حلال نیست تو را که او را بگذاری، و آنچه دیده بود نقل کرد. پس عبدالملک نوشت به والی مدینه که: امام محمدباقر را مقید گردان و به نزد من فرست، و به زید گفت که: اگر قتل او را به تو فرمایم خواهی کرد؟ زید گفت: بلی، چون آن نامه به والی مدینه رسید، در جواب عبدالملک نوشت: این جوابی که به تو نوشته‌ام، نه از روی مخالفت و نافرمانی است ولیکن محض نصیحت و خیرخواهی است، و آن مردی که تو مرا امر کرده‌ای که اهانت به او بفرسانم و او را به سوی تو بفرستم، مردی است که در روی زمین کسی در عفت نفس و زهدات و ورع به او نمی‌رسد، چون در محراب عبادت صدا به تلاوت و قرایت بلند می‌کند، وحشیان و مرغان نزد او حاضر می‌شوند برای استماع صوت حزین او، و تلاوتش مانند تلاوت داد است در وقت خواندن زبور، و داناترین مردم، و دل نرمترین مردم، و سعی کننده‌ترین مردم است در تضرع و زاری و عبادت، و برای دولت خلیفه مناسب نمی‌دانم که متعرض ایدای چنین کسی شوم، و بر عمر و دولت خلیفه می‌ترسم اگر آسیبی به او برساند، زیرا که حق تعالی تغییر نمی‌دهد نعمت خود را بر مردم تا مردم تغییر ندهند حالت خود را در شکر نعمت او. چون نامه به عبدالملک رسید، مضمون نامه را پسندید و از والی [صفحه ۱۱۰۴] خشنود شد که به آن امر شنیع مبادرت ننمود، و دانست که خیرخواهی او کرده است، چون نامه را بر زید خواند، زید گفت: زر داده است و والی را از خود راضی کرده است، عبدالملک گفت: در این باب تو را بهانه به خاطر می‌رسد که به آن سبب او را در معرض انتقام خود درآوریم، زید گفت: بلی نزد اوست شمشیر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) و سایر اسلحه و زره و انگشتر و عصا و متروکات او، بفرست و آنها را از او

بطلب، اگر آنها را نفرستد تو را از برای کشتن او راهی به هم خواهد رسید، و نزد مردم معذور خواهی بود. پس عبدالملک به والی مدینه نوشت که: هزار هزار درهم برای محمد بن علی بفرست و اسلحه و زره حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را از او بطلب، پس والی مدینه به خانه پدرم آمد و نامه عبدالملک را بر او خواند، پدرم گفت: چند روز مرا مهلت بده، والی گفت: چنین باشد، پس پدرم متاعی چند که مشتمل بود بر آنها که عبدالملک می‌خواست از شمشیر و زره و عصا و انگشتر و غیر آنها مهیا کرد و برای والی فرستاد، والی آنها را برای عبدالملک فرستاد، و عبدالملک به دیدن آنها بسیار شاد شد و زید را طلبید و آنها را به او نمود. چون زید آنها را دید گفت: تو را بازی داده است و هیچ یک از اینها از امتعه حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست. پس عبدالملک به پدرم نوشت که: مال ما را گرفتی و آنچه طلب کرده بودیم برای ما نفرستادی، پدرم در جواب او نوشت که: آنچه من دیدم برای تو فرستادم، خواهی باور کن و خواهی باور مکن، پس به ظاهر عبدالملک تصدیق آن حضرت کرد، و اهل شام را طلبید، و برای مفاخرت آن متاعها را به ایشان نمود و گفت: اینها متاعهای حضرت رسول است که برای من فرستاده‌اند. و به حسب ظاهر زید را گرفت و مقید و محبوس [صفحه ۱۱۰۵] گردانید و گفت: اگر نه آن بود که نمی‌خواهم به خون هیچ یک از شما فرزندان فاطمه مبتلا گردم، هر آینه تو را به قتل می‌آوردم، و نامه‌ای نوشت به پدرم که: پسرعمت را برای تو فرستادم که تو او را تأدیب نمایی و در خدمت تو باشد، و زینی از برای آن حضرت فرستاد که بر آن سوار شود. چون زید را به خدمت حضرت آوردند، حضرت به نور امامت دانست که آنها همه مکر و حيله است، و آن ملعون زید را فرستاده است که آن حضرت را شهید کند، پس آن امام مظلوم به زید گفت: وای بر تو چه بسیار عظیم است آنچه اراده کرده‌ای، و این چه امور شنیعه است که بر دست تو جاری می‌شود، و گمان می‌کنی که من نمی‌دانم که تو در چکاری، من می‌دانم این زین را از چوب کدام درخت تراشیده‌اند، و در آن چه چیز تعبیه کرده‌اند، ولیکن چنین مقدر شده است که شهادت من به این نحو باشد. پس آن زین را به امر خلیفه ملعون بر اسب زدند و حضرت سوار شد، و در آن زهری تعبیه کرده بودند، و بدن مکرش ورم کرد و آثار موت در خود مشاهده کرد، پس فرمود که کفنه‌ای آن جناب را حاضر کردند، و در میان آن، جامه‌های سفید بود که حضرت در آنها احرام بسته بود، فرمود که: آنها را در میان کفنه‌ای من قرار بدهید، و سه روز در درد و الم و مشقت بود، و در روز سوم به سایر شهدا و اهل بیت رسالت ملحق شد. پس حضرت صادق (علیه‌السلام) فرمود: آن زین نزد ما آویخته است، و هر وقت در آن نظر می‌کنیم، شهادت آن بزرگوار به خاطر می‌آوریم، و چنان آویخته خواهد بود تا طلب خون خود را از دشمنان خود بکنیم. پس بعد از چند روز زید را دردی عارض شد و مخبط گردید و [صفحه ۱۱۰۶] هذیان می‌گفت و نماز نمی‌کرد تا آنکه به عذاب الهی واصل شد. کلینی به سند معتبر روایت کرده است که روزی یکی از دندانهای امام محمدباقر (علیه‌السلام) جدا شد، آن دندان را در دست گرفت و گفت: الحمدلله، پس حضرت صادق (علیه‌السلام) را گفت: چون مرا دفن کنی، این دندان را با من دفن کن. بعد از چند سال دندان دیگر آن حضرت جدا شد، باز در کف گذاشت و گفت: ای جعفر چون من از دنیا بروم این دندان را با من دفن کن. در کافی و بصائر الدرجات و سایر کتب معتبره روایت کرده‌اند که حضرت صادق (علیه‌السلام) فرمود که: پدر مرا بیماری صعبی عارض شد که اکثر مردم بر آن حضرت خایف شدند و اهل بیت آن حضرت گریان شدند، حضرت فرمود: من در این مرض نخواهم رفت، زیرا که دو کس نزد من آمدند و مرا چنین خبر دادند، پس از آن مرض صحت یافت و مدتی صحیح و سالم ماند. پس روزی حضرت امام جعفر صادق (علیه‌السلام) را طلبید و گفت: جمعی از اهل مدینه را حاضر کن. چون ایشان را حاضر کردم فرمود: ای جعفر چون من به عالم بقا رحلت کنم، مرا غسل بده و کفن کن و در سه جامه که یکی ردای حبره بود که نماز جمعه در آن می‌کردند، و دیگری پیراهنی بود که خود می‌پوشیدند، و فرمود عمامه بر سر من بپند و عمامه را از جامه‌های کفن حساب مکن، و برای من زمین را شق کن به جای لحد، زیرا که من فربهم و در زمین مدینه برای من لحد نمی‌توانند ساخت، و قبر مرا چهار انگشت از زمین بلند کن، و آب بر قبر من بریز، و اهل مدینه را گواه گرفت. چون ایشان بیرون رفتند گفتم: ای پدرم بزرگوار! آنچه می‌فرمودی به عمل می‌آوردم و احتیاج به

گواه نبود، حضرت فرمود: [صفحه ۱۱۰۷] ای فرزند برای این گواه را گرفتم که بدانند تویی وصی من، و در امامت با تو منازعه نکنند. گفتم: ای پدر بزرگوار! من امروز تو را از همه روز صحیح‌تر می‌یابم و آزاری در تو مشاهده نمی‌کنم، و آن جناب فرمود: آن دو که مرا در آن مرض خبر دادند که صحت می‌یابم، در این مرض نزد من آمدند و گفتند: به عالم بقا رحلت می‌نمایی. به روایت دیگر فرمود: ای فرزند گرامی مگر نشنیدی که علی بن الحسین (علیه‌السلام) از پس دیوار مرا ندا کرد که: ای محمد بیا و زود باش که ما انتظار تو می‌کشیم. و در بصائر الدرجات منقول است که امام جعفر صادق (علیه‌السلام) فرمود که: در شب وفات پدر بزرگوار خود، نزد آن جناب رفتم که با او سخن گویم، اشاره کرد که دور شو، و با کسی رازی می‌گفت که من او را نمی‌دیدم، یا آنکه با پروردگار خود مناجات می‌کرد، پس بعد از ساعتی به خدمت او رفتم فرمود که: ای فرزند گرامی من در این شب دار فانی را وداع می‌کنم و به ریاض قدس ارتحال می‌نمایم، و در این شب حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله و سلم) به عالم بقا رحلت نمود، و در این وقت پدرم علی بن الحسین (علیه‌السلام) برای من شربت آورد که من آشامیدم، و مرا بشارت لقای حق تعالی داد. قطب راوندی به سند معتبر از حضرت صادق (علیه‌السلام) روایت کرده است که چون شب وفات پدر بزرگوارم شد و حال او متغیر شد، چون آب وضوی آن حضرت را هر شب نزدیک رختخواب او می‌گذاشتند دو مرتبه فرمود: بریزید آب را، مردم گمان کردند که از بیهوشی تب این سخن می‌فرماید، من رفتم و آب را ریختم، دیدم که موشی در آن آب افتاده بود، و حضرت به نور امامت در آن حال دانسته بود. [صفحه ۱۱۰۸] کلینی به سند صحیح از آن حضرت روایت کرده است که مردی چند میل از مدینه دور بود در خواب دید که به او گفتند که: برو و نماز کن بر امام محمد باقر (علیه‌السلام) که ملائکه او را در بقیع غسل می‌دهند، آن مرد بیدار شد و به سرعت تمام به جانب مدینه روانه شد، چون به بقیع رسید شنید که آن جناب به عالم بقا رحلت نموده است، و دید که او را غسل می‌دهند. ایضا به سند حسن روایت کرده است که امام محمد باقر (علیه‌السلام) هشتصد درهم برای تعزیه و ماتم خود وصیت فرمود. به سند موثق از امام جعفر صادق (علیه‌السلام) روایت کرده است که پدرم گفت: ای جعفر از مال من وقفی بکن برای ندبه‌کنندگان که ده سال در منی در موسم حج بر من گریه کنند، و رسم ماتم را تجدید نمایند و بر مظلومیت من زاری کنند. و مشهور آن است که وفات آن حضرت در سال صد و چهاردهم هجرت، و بعضی صد و هفدهم، و بعضی صد و شانزدهم نیز گفته‌اند، و ماه وفات آن جناب را بعضی ماه ذیحجه گفته‌اند، و بعضی ماه ربیع الاول، و بعضی ماه ربیع الآخر، شیخ شهید و دیگران گفته‌اند که: وفات آن حضرت روز دوشنبه هفتم ذیحجه بود. و مشهور آن است که عمر شریف آن جناب پنجاه و هفت سال بود، و با جد خود حضرت امام حسین (علیه‌السلام) چهار سال ماند، با پدر خود سی و چهار سال، و مدت امامت آن حضرت نوزده سال بود، و بعضی مدت حیات آن حضرت را پنجاه و هشت سال گفته‌اند. در کشف الغمه از محمد بن سنان روایت کرده است که ولادت آن حضرت پیش از شهادت حضرت امام حسین (علیه‌السلام) به سه سال شد، و در وقت وفات پنجاه و هفت سال داشت، و وفات آن حضرت در [صفحه ۱۱۰۹] سال صد و چهاردهم هجرت بود، و با پدر خود علی بن الحسین سی و پنج سال دو ماه کم ماند، و بعد از وفات پدر بزرگوار خود نوزده سال زندگانی کرد. و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق (علیه‌السلام) روایت کرده است که وفات آن حضرت در سال صد و چهاردهم هجرت بود، و سن شریف آن حضرت پنجاه و هفت سال بود، و مدت امامت آن حضرت نوزده سال و دو ماه بود. ابن بابویه و دیگران ذکر کرده‌اند که شهادت آن حضرت به امر ابراهیم بن ولید واقع شد و آن حضرت را مسموم گردانید، و بعضی هشام بن عبدالملک نیز گفته‌اند، و آنچه قطب راوندی روایت کرده شهادت آن حضرت به امر عبدالملک بوده مخالف اقوال مشهوره و تواریخ مضبوطه است، و شاید از آن روایت هشام افتاده باشد. و قبر مقدس آن حضرت به اتفاق در بقیع واقع است در پهلوی پدر و عم بزرگوار خود حضرت امام حسن (علیه‌السلام). و کلینی به سند معتبر روایت کرده است که چون حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) رحلت نمود، حضرت صادق می‌فرمود که چراغ می‌افروختند در آن حجره‌ای که حضرت در آن حجره وفات یافته بود.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶
 وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱
 ۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید
 ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی
 همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش
 از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند
 آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

